

ملی شدن نفت تا پرونده هسته ای

علي شكوري راد در گفتوگو با «اعتماد» تحولات سياسي منتج به کودتاي مرداد 32 و تحولات امروز کشور را بررسی می‌کند

علي شكوري راد: ابتدا باید به نیازهای مردم برای رفاه و پیشرفت توجه شود و بعد تحقق عدالت جهانی

مهدي بيك‌اوغلي

آیا شباهتی میان ماجرای ملی شدن صنعت نفت و کودتای 28 مرداد 32 با تحریم‌ها و پرونده هسته‌ای وجود دارد؟ دستاورد نظام سياسي کشور طی بیش از 60 سال گذشته از تجربه کودتای 28 مرداد چه بوده است؟ نقش گروه‌های تندرو در شکل‌گیری مشکلات دیروز و امروز ایران چیست؟ آیا قدرت نظامی در جهان امروز، تضمین‌کننده ثبات و توسعه يك کشور خواهد بود؟... این پرسش‌ها و پرسش‌هایی از این دست، بخشی از محتوایی است که به مناسبت کودتای 28 مرداد 32 در جریان گپ و گفت «اعتماد» با علي شكوري راد فعال سياسي اصلاح‌طلب تلاش شد ابعاد گوناگون آن مورد کنکاش قرار بگیرد. رخدادی که باعث شد، دولت دموکرات محمد مصدق سقوط کرده و تبعات برآمده از آن طی دهه‌های متمادی فضای داخلی کشور و منطقه را تحت‌الشعاع قرار دهد. مدتها طول کشید تا فعالان سياسي، هنرمندان، شعرا، نویسندگان و در کل مردم ایران بعد از پاییز کودتا در سال 32 بتوانند سر بلند کرده، از پيله تنهایی خود به در آمده و برای آینده این کشور رویا بافی کنند. سال‌ها گذشت تا اینکه نیم‌قرن پس از کودتا (سال 82) و در سال‌های ابتدایی هزاره جدید میلادی نیز پرونده تازه‌ای باعث شکل‌گیری تقابل تازه‌ای میان ایران و غرب بر سر استفاده از انرژی هسته‌ای

شد. تقابلی که برخی از افراد و جریان‌ات آن را با پرونده ملی شدن صنعت نفت مقایسه می‌کنند. پرونده‌ای که این‌بار به جای کودتا، ایران را اسیر تحریم‌های کمرشکنی ساخته که تبعات آن تا سال‌های متمادی کشور را درگیر خود ساخته است. علی‌شکوری‌راد، اما معتقد است که جدای از برخی شباهت‌های ظاهری به‌طور بنیادین نمی‌توان، نقطه اشتراکی میان پرونده ملی شدن صنعت نفت و پرونده هسته‌ای پیدا کرد. او همچنین با نقد صحبت‌های اخیر سعید لیلز در «اعتماد»، بنیان اصلی پیشرفت و توسعه در دنیای جدید را نه قدرت نظامی صرف، بلکه افزایش مشارکت‌های عمومی، اقتصاد رو به رشد و مردمسالاری برمی‌شمارد. شکوری‌راد با بازخوانی بزنگاه‌های کودتای سال 32 و تطبیق آن با شرایط امروز کشور تلاش می‌کند دریچه تازه‌ای از تجربیات گذشته به سمت افق‌های فردا بگشاید.

وقتی به عنوان يك ایرانی، ماجرای کودتای 28 مرداد 32 و رخدادهاي قبل و بعد آن را مرور می‌کنیم، به نظر می‌رسد، برخی شباهت‌های شکلی، میان کودتای سال 32 و پرونده هسته‌ای امروز وجود دارد. تلاش برای دستیابی به يك حق عمومی در بخش انرژی، شکل‌گیری دوگانه مذاکره - توافق در يك طرف و تحریم- جنگ در سوي دیگر و همچنین نقش‌آفرینی گروه‌های افراطی، خشونت‌طلب و تندرو در بطن ماجراها از جمله این تشابه‌ها است. شما به عنوان فعال سیاسی آیا نسبتی میان این دو پرونده می‌بینید؟

هرچند نشانه‌های مشابهی در هر دو پرونده می‌توان جست اما به این نحو که شما اشاره کردید، شباهت وجود ندارد. به این دلیل که در ماجرای کودتای 28 مرداد 32، پای «نفت» در میان بود که محمد مصدق تلاش برای ملی کردن آن را در دستور کار قرار می‌دهد. امروز اما «انرژی هسته‌ای» را نمی‌توان معادل نفت فرض کرد، البته دستیابی به دانش و تکنولوژی هسته‌ای، حق ایران است، اما سرمایه ایران نیست. موضوعی که چالش ایجاد کرده آن است که قدرت‌های بزرگ جهانی، این موضوع را تهدیدی علیه خود می‌بینند. آنها نگرانند که در استفاده از این حق، انحرافی صورت گیرد، سلاح هسته‌ای تولید و نظم نوین جهانی تهدید شود. هرچند این نظم عادلانه نیست اما همین نظم، باعث ایجاد يك آرامش نسبی در جهان شده است و وجود آن بهتر از نبود آن است. از منظر طرف‌های مقابل، این ایران است که رفتاری را مرتکب می‌شود که باعث نگرانی قدرت‌های جهانی می‌شود. من نمی‌گویم این نگرانی جهانی بحق است، اما چون زور دارند و قدرتمند هستند از قدرت و زور و امکانات خود استفاده می‌کنند تا نگرانی خود را برطرف کنند.

آیا همین امر نشان‌دهنده تعیین‌کننده بودن قدرت نظامی و دانش هسته‌ای نیست؟ از سوی دیگر آیا اساساً تفاوتی میان قدرت‌ها در خصوص پرونده هسته‌ای ایران وجود دارد؟

کشورهای بزرگ در این باره که ایران نباید به سلاح هسته‌ای دست پیدا کند، موضع مشترکی دارند. فرقی میان آمریکا، اروپا، روسیه و چین نیست، هیچکدام از این کشورها، تمایلی به استفاده ایران از دانش هسته‌ای سطح بالا که نهایتاً منجر به تولید سلاح شود، ندارند. در این شرایط باید دید مصلحت کشور ما چیست.

شما بگویید مصلحت ما چیست؟

برای درک این موضوع، باید به بنیان‌های انقلاب بازگردیم. هرچند یکی از گزاره‌های مهم انقلاب ایرانیان، مقابله با ظلم در ابعاد داخلی و خارجی بود اما نباید فراموش کرد که انقلاب وعده‌های دیگری نیز به مردم داده بود که در زمره اولویت‌های انقلاب قرار می‌گیرند. وعده‌هایی چون، توسعه، ایجاد رفاه برای مردم، آرامش و همزیستی مسالمت‌آمیز در داخل کشور، تحقق رضایتمندی عموم مردم، مدارا، آزادی و... این وعده‌ها هم اصول انقلاب است. به نظر می‌رسد در حال حاضر دوراهی در ایران شکل گرفته که مبارزه با بی‌عدالتی در جهان اولویت اصلی است یا اینکه عدالت، توسعه اقتصادی، ایجاد رفاه، تحقق آزادی و... برای مردم باید اولویت اساسی محسوب شوند. اصلاح‌طلبان معتقدند ابتدا باید نیازهای مردم مورد توجه قرار گیرد و بعد به سایر گزاره‌ها پرداخته شود، اما اصولگرایان و گروه‌هایی که اسم خود را انقلابی گذاشته‌اند، می‌گویند ابتدا باید با بی‌عدالتی در سطح جهان مقابله کرد. بنابراین معتقدند هرچند ممکن است وجه تشابهی میان مذاکرات امروز و رخداد‌های سال 32 وجود داشته باشد، اما در آن روزگار، تمام ایران خواستار ملی شدن صنعت نفت در برابر انگلیس و سایر قدرت‌های جهانی بودند، امروز در داخل کشور اما این دیدگاه وجود دارد کشوری که قصد دارد در برابر بی‌عدالتی در سطح بین‌المللی بایستد، ابتدا باید عدالت و رفاه را در سطح داخلی محقق کند. بسیاری از جریان‌اتی که از ضرورت مقابله با بی‌عدالتی در سطح جهان سخن می‌گویند در داخل کشور، رفتارهای تن‌دی دارند و حقوق مردم را پایمال می‌کنند. به همین دلیل مردم به این بی‌عدالتی‌ها اعتراض می‌کنند. مبتنی بر این واقعیت‌ها است که می‌گوییم، تقارن همه‌جانبه‌ای میان ماجرای کودتای 28 مرداد 32 و پرونده هسته‌ای وجود ندارد.

یکی دیگر از مشابهت‌های این دو رخداد، عدم توانایی ایران در استفاده از شکاف‌های موجود در صحنه سیاست داخلی امریکا است. در زمان مصدق نیز تغییر در هیأت حاکمه امریکا با حضور «آیزنهاور» جمهوری‌خواه به جای «ترومن» دموکرات که معتقد به مذاکرات بود،

باعث شد تا روند کودتا تسريع شود. امروز هم به نظر ميرسد ما قادر نيستيم از شكافهاي موجود در عرصه سياست داخلي امريكا بهره ببريم. چرا؟

این موضوع مهمي است که شما به آن اشاره کردید؛ اساسا امريكا را يکپارچه ديدن ساده انديشي است. افراد و جرياناتي که ميگويند فرقي ندارد در امريكا چه کسي روي کار باشد، موضوع را بيش از حد ساده مي بينند. سياستورزي در واقع محاسبه همه کانونهاي قدرت و همه پارامترهاي موثر براي ايجاد توازن است. يك ساختار معقول تلاش ميکند ابتدا اين پارامترها را درك و بعد در وقت لازم از آنها بهره برداري کند. من فکر ميکنم اينکه چه دولتي در امريكا بر سر کار باشد، پارامتر مهمي است که تعيين ميکند ما چقدر ميتوانيم در مذاکرات به سمت احصاي منافع ملي خودمان برويم. زماني که اوباما روي کار آمد، اکثر مردم ايران و برخي طيفهاي سياسي خوشحال شدند، چرا که هم دموکرات و هم سياهپوست بود و به عدالت گرايش داشت. رفتار اوباما هم طي 8 سال رياست جمهوري اجمالا تفاوتهايش با بوش را نشان داد. اما در آن زمان در ايران برخي اعلام کردند، فرقي ميان دولتهاي امريكا وجود ندارد و احتياجي به تغيير تاکتيک نيست. همين رويکرد باعث شد نتوان از فرصت دولت اوباما بهره برداري حداکثري داشت. زماني که ترامپ روي کار آمد، تازه برخي متوجه شدند که دوره اوباما يك فرصت براي ايران بود. تاسفآورتر اينکه برخي طيفهاي اصولگرا در ايران از حضور ترامپ نيز استقبال کردند.

دليل اين شادمانيتها از حضور ترامپ ميان جناح راست به چه دليل بود؟

شاید فکر ميکردند براي مبارزه با امريكا، ترامپ چهره واقعي تري از ايالات متحده را نمايان ميکند. اما اين افراد و جريانات توجه نداشتند که حضور ترامپ باعث شد تا دستاورد برجام بي اثر شود. در همان 2 سالي که برجام اجرا شد، ايران تنفس قابل توجهي داشت و نرخ تورم براي نخستين بار تکررقي شد؛ ثبات نسبي در اقتصاد ايجاد شد و ايران به بازار نفت بازگشت. مردم تاثير رفع تحريمها را چشيدند. اما با خروج ترامپ از برجام، مشکلات اقتصادي و ارتباطي فراواني براي کشورمان ايجاد شد که تا همين امروز نيز ادامه دارد. بعد از ترامپ نيز بايدن روي کار آمد، اما باز همان جهت گيريهاي سياسي و جناحي اجازه نداد تا از فرصت حضور بايدن نيز به درستي استفاده شود. الان 1 سال و نيم از دولت بايدن گذشته و 2 سال و نيم فرصت باقي مانده تا بتوان بخشي از منافع ملي را محقق کرد. خوشبختانه اخبار خوشي از توافق به گوش ميرسد که بايد از آن استقبال کرد.

اگر قرار باشد تشابهات ميان کودتاي سال32 و پرونده هسته اي را

يك مثلث فرض كنيم، سومين ضلع اين مثلث، نقش‌آفريني گروه‌هاي افراطي، تندرو و راديكال در هر دو ماجراست. هم سال 32 و هم امروز، هماهنگي عجيبی میان تندروهاي ايراني با كشورهاي متخاصم مشاهده ميشود؛ نقش اين جريانات تندرو را چطور ارزيابي مي‌كنيد؟

تندروي گروه‌هاي افراطي هم به دليل كم‌دانشي است، هم كوتاه‌فكري و هم اينكه شايد پاي منافي در ميان باشد. اخيرا توييتي در اين زمينه زدم و درباره همنوايي گل‌درشتي كه ميان طيف‌هاي افراطي داخل كشور و مواضع رژيم صهيونيستي وجود دارد، توضيح دادم. متاسفانه دستگاه امنيتي كشور نسبت به اين همنوايي‌ها، توجه لازم را ندارد. اين تندروها تلاش مي‌كنند مسائل را ساده كنند و متوجه پيچيدگي‌هاي جهان امروز نيستند. فرصت‌ها را مي‌سوزانند و فشارها را متوجه ايران مي‌كنند و به آسياب دشمن، آب مي‌ريزند.

سال‌ها پس از كودتاي 32 از ارتباط خاص چهره‌هايي مانند شعبان جعفري با كودتاچيان، پرده‌برداري شد. آيا ممكن است طي سال‌هاي آينده در خصوص ارتباط برخي تندروي‌هاي داخلي با دشمنان كشور رونمايي شود؟

ترديدي در اين امر وجود ندارد. اساسا به آگاهي خاصي نياز نيست. رژيم صهيونيستي، رژيمي است كه سيستم‌هاي جاسوسي قوي دارد. نه فقط در ايران، بلكه در خود امريكا هم دستگاه‌هاي جاسوسي قوي دارند. اساسا هويت اين رژيم بر اساس جاسوسي، خشونت و... شكل گرفته است. حوادث سال‌هاي اخير هم نشان داده كه اين رژيم در ايران آدم‌هاي زيادي براي جاسوسي داشته است. افرادي كه وارد زندان‌هاي ايران ميشوند اعلام مي‌كنند كه افراد زيادي در زندان‌هاي ايران به جرم جاسوسي براي صهيونيست‌ها زنداني شده‌اند. حضور اين افراد، گوياي آن است كه اين رژيم نيروهاي فعال ديگري دارد كه هنوز شناسايي نشده‌اند. هشدار اين موضوع از سوي آقاي يونسي وزير اطلاعات دولت اصلاحات داده شد كه بايد به آن توجه كرد. هيچ بعيد نيست كه عوامل جاسوسي دشمن در سطوح مختلف نفوذ كرده باشند و در راستاي منافع دشمنان عمل كنند. اين افراد ممكن است در دفاع ظاهري از نظام، رگ گردن نمايان كنند و خودشان را طرفدار انقلاب و جمهوري اسلامي نشان دهند اما عملکردشان در راستاي ماموريت‌هاي دشمنان باشد. به نظرم بايد نسبت به اين خطرات، نهايت هوشياري را داشت.

حدود 60 سال از كودتاي 28 مرداد 32 مي‌گذرد؛ آيا مردم و مسوولان ايراني از اين داشته‌هاي تاريخي درس‌هاي لازم را گرفته‌اند يا اينكه تاريخ براي اين سرزمين در حال تكرار شدن است؟

تاريخ تكرار ميشود اما هر بار با شكل و شمایل جديدي. معتقدم كه حاكمان ما، برآيندي از وضعيت جامعه ايراني هستند. اگر نواقصي در

حاکمان مشاهده می‌شود ناشی از واقعیت‌های جامعه ماست. اگر ضعف، سوءمدیریت یا فساد در ساختارهای مدیریتی مشاهده می‌شود از بطن جامعه منشأ گرفته است. اگر جامعه و فرهنگ ما به اندازه کافی استحکام و عمق داشت، بی‌تردید مدیریت جامعه نیز از آن تاثیر می‌گرفت. بر این اساس است که معتقدم حتما باید کارهای فرهنگی، رسانه‌ای و حزبی دامنه‌داری صورت بگیرد که جامعه قدرتمند و توانمند شود. جامعه توانمند کارگزاران توانمند و کارآمدی را نیز به قدرت می‌رساند و منافع ملی را محقق می‌کنند. تاکید دارم که بگویم ضروری است نواقصی که اجازه می‌دهد نیروهای فاسد و ناکارآمد سکان هدایت بخش‌های مختلف را به دست بگیرند، اصلاح شوند.

برخی افراد معتقدند برای دستیابی به منافع حداکثری باید از قدرت نظامی و توانایی در ساخت بمب بهره برد. اخیرا گفت‌وگویی در این خصوص در «اعتماد» چاپ و نظرات متفاوتی مطرح شد، آیا با سلاح می‌توان رستگار شد؟

سیاست در حقیقت ملاحظه کردن همه پارامترها است. صحبت‌های اخیر سعید لیلز نشان می‌دهد که ایشان تنها يك بخش واقعیت را درك کرده و به همان نیز چسبیده است و جامع‌نگری ندارد. نه اینکه حرفش اساسا بیهوده باشد، اما اولویت کشوری مانند ایران چنین چیزی نیست. ایران در سیستم ناعادلانه جهانی باید حق خود را مطالبه کند. قدرت نظامی هم يك بخش ماجراست اما همه ماجرا نیست. ابتدا باید دید این دستاورد را به چه قیمتی می‌توان کسب کرد و مهم‌تر از آن باید دید، آیا راهکار جایگزینی برای آن وجود دارد یا نه؟ جهان در شرایطی است که قدرت نظامی در آن در حال رنگ باختن است و قدرت‌های نرم و اقتصادی در آن بیشتر نمود پیدا می‌کند. بسیاری از تحلیلگران معتقدند نبردهای فعلی، شاید آخرین رویارویی‌های نظامی از این دست باشند و جهان به سمت رویارویی‌های اقتصادی و راهبردی حرکت می‌کنند. ایران ابتدا باید يك وجهه مناسب از خود در داخل و خارج ارایه کند. این وجهه مطلوب به ما قدرت بازدارندگی می‌دهد. این مسیر در زمان اصلاحات تجربه شد، در دولت اصلاحات، ایران از منظر نظامی ویژگی‌چندان خاصی نداشت، اما از منظر قدرت نرم و جلب‌توجه افکار جهانی، توانست گام‌های بلندی بردارد و از این طریق دستاوردهای بسیاری در حوزه‌های اقتصادی و راهبردی خلق کرد. ایران ابتدا باید به سمت توسعه اقتصادی حرکت کند و برای مردمش رفاه ایجاد کند. بعد از توسعه و رفاه است که می‌توان دستاوردهای افزون‌تر نظامی نیز پدید آورد.